

آئینه خیال

معصومه (فتانه) فردوسی‌ان

www.ketab.ir

آینه‌ی خیال

مؤلف: معصومه (فتانه) فردوسیان
طراح جلد و صفحه‌آرا: اعظم حسین‌زاده
چاپ و صحافی: پیشگام
نوبت و سال چاپ: اول، ۱۴۰۰
شمارگان: ۲۰۰ نسخه
قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان



سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور: آینه خیال / معصومه (فتانه) فردوسیان.
مشخصات نشر: تهران: آئینه، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری: ۱۴/۵، در ۲۲ س
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۷-۹۹-۶
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: چاپ قبلی: وارث‌وا، ۱۳۸۸.
عنوان گسترده: شعر فارسی -- قرن ۱۴
موضوع: Persian poetry -- 20th century
رده‌بندی کنگره: PIR۸۱۶۵
رده‌بندی دیویی: ۸۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۸۷۰۲۷۳۹

۴۲	بهار آزادی	۷	مقدمه
۴۳	ترانه	۸	هجر
۴۴	محبوب	۱۰	صهباى عشق
۴۵	زندگى	۱۲	سوى نگار
۴۶	بارالها	۱۴	غروبى آفتابى
۴۷	اشارت	۱۶	كبوتر
۴۸	مرد ايمان	۱۸	به تو مى انديشم
۴۹	چله نشين	۲۰	معلم
۵۰	غم نامه	۲۲	مادر
۵۱	آيت	۲۴	مرواريد
۵۲	غنچه	۲۶	راز نگاه
۵۳	غم	۲۸	آبى آرامش
۵۴	فراق پدر	۳۰	خواب
۵۵	شب دل	۳۲	كوچ
۵۶	حسرت ديدار	۳۴	لحظه ها
۵۷	بهار بمويه	۳۶	ناكامى دنيا
۵۹	سودا	۳۷	آينه
۶۰	دلدادگى	۳۸	دنيا
۶۱	بى وفا	۳۹	رسول
۶۲	عشوه ها	۴۰	آيينه ي جمال
۶۳	هجر	۴۱	بهار

۸۶	شام تار	۶۴	سوز عشق
۸۷	رفتنت	۶۵	بهار
۸۸	باده	۶۶	نگار
۸۹	رسوایی	۶۷	عشق
۹۰	ناز	۶۸	راز خزان
۹۱	تمنا	۶۹	گناه عشق
۹۲	سرنوشت	۷۰	درگه دوست
۹۳	دلشدگی	۷۱	افسونگر
۹۴	شیدایی	۷۲	نگاه تو
۹۵	نگارستان	۷۳	تار دل
۹۶	رقص باران	۷۴	مادر
۹۷	جام رسوایی	۷۵	شاهکار
۹۸	رها	۷۶	نثار مهر
۹۹	مرام دوست	۷۷	جان سوخته
۱۰۰	دوستی	۷۸	تب عشق
۱۰۱	شاعرانه	۷۹	دلداده
۱۰۲	حضرت دوست	۸۰	افسون
۱۰۳	جمعه	۸۱	یاد
۱۰۴	آینه خیال	۸۲	کردگار
۱۰۵	فصل دلتنگی	۸۳	غرور
۱۰۶	حسن ختام	۸۴	حرمت دل
		۸۵	حسرت

«با نام خدای بر حق و توانای مطلق»

کاش همه‌ی سالیان دراز عمر می‌گذشت و به ما
مجالی می‌داد که تنها یک اثر واقعاً زیبا به وجود
آوریم، یک اثر زیبا برای یک عمر زندگی ...
«مقاله‌ی دکتر سیروس آموزگار»

سخن مولف

سپاس خداوند مهربان را که به اندیشه و احساسم روشنی
بخشید تا بتوانم با فرسایش قلم از آیینهی وجودم، نثری
بنگارم و شعری بسرایم که از دل برآید و امیدوارم که در دل‌ها
نیز جای گیرد.

خاضعانه و مخلصانه، خدای بی‌مانند را شکر نعمت می‌گویم و از او
می‌خواهم که همواره مرا توفیق بخشد تا شعرم را همانند بازتاب
آیینهای صاف و روشن به نمر برسانم و به هموطنان عزیزم تقدیم
نمایم.

امید آن دارم که به هنگام خواندن این اثر که اولین بار هدیه
به مردم وطن می‌کنم - اگرچه آفتابی نیست، دست کم چراغی
یا شمع - احساس رضایت کنید و سراینده آن را از لطف خود
بهره‌مند سازید.

می‌خواهم بنگارم ولی افسوس که عقل را توانایی زایش و دست
را توانایی نگارش و خامه را توانایی فرسایش نیست.

می‌خواهم بنگارم و با گردش در کوچه پس‌کوچه‌های
غبارگرفته‌ی دلم، بیابم عابری مهربان را که از آن عبور کند
و دست نوازش بر سر یتیمان دلم بکشد و غم‌ها را دور سازد.
بیابم عابری را که دست سبزش، سبزی و خرمی هدیه دهد
و رنگ غم را از چشمانم بزداید و جان و خونی تازه به قلبم
بخشد. ولی افسوس که هر چه می‌جویم، نمی‌یابم.